

اهداف و وظایف حکومت دینی

احمدعلی نیازی*

چکیده

بحث اهداف حکومت از مباحث مهم فلسفه سیاسی است. در این نوشتار، پس از تعیین مفهوم حکومت دینی، به مهمترین دیدگاه‌ها در باب اهداف حکومت، اشاره شده است. برخلاف نظریه فیلسوفان مدرن، که وظیفه حکومت را ایجاد نظم و حد اکثر تأمین رفاه مادی مردم می‌دانند، فیلسوفان کلاسیک معتقدند که حکومت علاوه بر تأمین امنیت و عدالت، وظیفه تربیت مردم و هدایت آنان به سوی خیر و سعادت و زمینه‌سازی برای اکتساب فضایل انسانی را نیز به عهده دارند. تفاوت مهم حکومت دینی با حکومت‌های غیر دینی آن است که حکومت دینی، افزون بر تأمین نیازهای مادی، بر توزیع عادلانه امکانات تأکید می‌ورزد و به لحاظ توجه به فطرت و حقیقت انسان ارزش‌مدار است. از این رو، عدالت خواهی، هدایت و تربیت جامعه برای نیل به سعادت و خیر حقیقی و ملاحظه مصالح اخروی، از شاخصه‌های اصلی حکومت دینی است.

کلید واژه‌ها: دین، حکومت، حکومت دینی، اهداف و وظایف.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری کلام جامعه المصطفی العالمیه. Nabib555@Yahoo.com

دریافت: ۸۹/۶/۴ - پذیرش: ۸۹/۷/۲۰

مقدمه

در فلسفه سیاسی بحث از ضرورت و مبنای مشروعیت و ماهیت حکومت، انواع نظام‌های سیاسی، مزایا و معایب هر یک، اهداف و وظایف آن از جمله مباحث بسیار مهم است. در این میان، بحث اهداف و وظایف حکومت از مباحث کاربردی است. تعیین موضع در این بحث، خود مبتنی بر مباحث پیشین است. در این نوشتار، اهداف و وظایف حکومت دینی را بررسی می‌کنیم.

مفهوم حکومت دینی

رفتار و سلوک حاکمان متأثر از دریافتی است که از مفهوم حکومت دارند. اگر ذهنیت آنان از حکومت، تسلط بر مردم و استخدام آنان در جهت اهداف و منافع حاکم باشد، طبعاً رفتارشان متناسب با آن خواهد بود. اما اگر مراد حاکم از حکومت، خدمت به مردم و هدایت و مدیریت آنان باشد. همان اهداف را دنبال خواهد نمود و رفتارشان به سوی خدمت، هدایت و مدیریت جهت‌گیری خواهد داشت. از این‌رو، لازم است مفهوم حکومت دینی روشن شود.

عبارت «حکومت اسلامی» متضمن این معنا است که اسلام چارچوب و خطوط کلی حکومت را و یا دست‌کم مبانی و اهداف حکومت را مشخص نموده است. ورود به بحث مفهوم و ماهیت حکومت اسلامی، به صورت مبسوط خارج از هدف این نوشتار است. از این‌رو، به اختصار، در تعیین مقصود از حکومت اسلامی می‌توان گفت: «حکومت اسلامی اشاره به وجود سازمانی دارد که تمامی ارکان آن نشأت گرفته از اسلام باشد». به عبارت دیگر، «حکومت دینی حکومتی است که مرجعیت همه جانبه دین خاصی را در عرصه سیاست و اداره جامعه پذیرفته است؛ یعنی دولت و نهادهای مختلف آن، خود را در برابر آموزه‌ها و تعالیم دین و مذهب خاصی متعهد می‌دانند». بنابراین، مراد از حکومت دینی این نیست که مردم یا حاکمان متدین باشند. بلکه دینی بودن حکومت به معنای تعیین مبانی و اهداف آن از سوی دین است.

اهداف حکومت

در عصر حاضر، حکومت‌ها امکانات وسیعی برای اعمال سلطه دارند. از این‌رو، در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تربیتی می‌توانند نقشی مؤثر ایفا کنند. حکومت‌ها می‌توانند در اندیشه‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و شیوه زندگی و نوع نگرش انسان به خود، جامعه و جهان تأثیرگذار باشند. معمولاً، قدرت‌های سیاسی حاکم، در زمینه‌های مختلف اجتماعی، مانند

تعیین ساختار اقتصادی، طراحی و ترویج الگوهای تربیتی، به دست گرفتن جریان اطلاعات، الگوسازی در ساختار خانواده، ترویج سرگرمی‌های معین، به‌دادن به هنرهای خاص، نقش عمیق و بنیادین دارند. با این حال، مسئله مهم این است که هدف از تشکیل حکومت چیست و حکومت چه وظایفی را به عهده دارد؟ از سوی دیگر، تعیین اهداف و وظایف حکومت، مشخص می‌سازد که محدوده مشروع و مجاز دخالت دولت تا کجا است.

در اینجا لازم است روشن شود که اصولاً به متقاضی نگرش عقلانی اهداف حکومت چیست: آیا عملاً هدف حکومت تنها حفظ نظم، امنیت و تأمین رفاه مادی مردم است یا اینکه حکومت‌ها به عنوان قدرت برتر و نیروی مسلط وظیفه هدایت و محافظت از ارزش‌ها را نیز به عهده دارند. و از این‌رو، دخالت نهادهای حکومتی در تقویت ارزش‌های مورد قبول، معقول و موجه است. فرضیه مخالف این است که موضع حکومت در برابر مقوله‌های ارزشی و تعیین خیر و سعادت باید بی‌طرفی کامل باشد.

پاسخ به این پرسش مبتنی بر اتخاذ موضع جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی معین از سوی نظریه پرداز سیاسی است. عالمان و نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی، براساس مبانی نظری خود در محورهای یاد شده، دیدگاه‌های مختلفی ابراز نموده‌اند. دیدگاه‌های عمده در این بابت عبارتند از:

۱. نظریات سعادت‌گرایی کلاسیک

به اعتقاد فلاسفه کلاسیک مانند افلاطون، ارسطو و فارابی، غایت حکومت تحقق خیر و فضیلت و رستگاری انسان است. به نظر آنان، حکومت موظف است افزون بر استقرار نظم و امنیت و صیانت از حقوق افراد، شهروندان را در نیل به فضایل انسانی یاری نماید. حکومت باید سعادت‌مندی انسان را از طریق ایجاد جامعه‌ای که افراد در آن زیست سعادت‌مندانه دارند، تأمین نماید. آنان تلاش دارند که حقیقت و حدود خیر و سعادت را شناسایی و مصادیق آن را تعیین نمایند.

أ) دیدگاه افلاطون

کاپلستون نظریه افلاطون در باره غایت حکومت را این‌گونه تبیین می‌کند:

کشور صرفاً برای این وجود ندارد که حاجات اقتصادی آدمیان برآورد؛ زیرا انسان صرفاً «انسان اقتصادی» نیست، بلکه [کشور] برای سعادت آنان و برای پروردن آنها در

زندگی خوب برطبق اصل عدالت وجود دارد. این مطلب تعلیم و تربیت را ضروری می‌گرداند؛ زیرا اعضای کشور موجودات عقلانی اند؛ اما هر نوع تعلیم و تربیتی کافی نیست، بلکه تنها تعلیم و تربیت حقیقی و متضمن خیر مورد نیاز است. کسانی که زندگی کشور را تنظیم و اداره می‌کنند، کسانی که اصول تعلیم و تربیت را معین می‌کنند و کارها و مشاغل مختلف موجود در کشور را به اعضای مختلف آن تخصیص می‌دهند، باید به آن چه حقیقی و خیر است معرفت داشته باشند، به عبارت دیگر، باید فیلسوف باشند.^۲

دیدگاه افلاطون در این زمینه با توجه به نکات ذیل تبیین می‌گردد:

۱. از دیدگاه افلاطون، انسان موجود عقلانی و فرامادی است.
۲. خیر و سعادت انسان متناسب با هستی او است، پس خیر و سعادت انسان امری فرامادی است.
۳. شناخت خیر و سعادت حقیقی برای برخی انسان‌ها مقدور است.
۴. تنها فیلسوفان توانایی شناخت خیر حقیقی را دارند.
۵. وظیفه حکومت رساندن افراد به خیر و سعادت حقیقی است.

بنابراین، وظیفه حکومت از دیدگاه افلاطون به تأمین نیازمندی‌های مادی جامعه منحصر نمی‌شود، بلکه تربیت درست و رسانیدن افراد به خیر و سعادت از وظایف اصلی حکومت است. این کار تنها از عهده حکیمان بر می‌آید. از این‌رو، تنها حکیمان شایسته به عهده گرفتن حکومت هستند.

ب) دیدگاه ارسطو

از نظر ارسطو نیز دولت وظیفه دارد علاوه بر تأمین نیازهای مادی شهروندان، بستر رشد اخلاقی و معنوی آنان را فراهم سازد، بلکه دست یابی به خیر اخلاقی هدف و غایت اصلی تشکیل مدینه و دولت شهر است. به نظر ارسطو، سه نوع نیک بختی و سعادت‌مندی برای انسان متصور است.

۱. خوبی‌های خارجی که عبارت است از یاران، خانواده و رفاه مادی و برخوردار بودن از امکانات مورد نیاز زندگی همراه با آسایش.

۲. خوبی‌های جسمی، یعنی سلامتی و کامیابی‌های جسمانی.

۳. خوبی‌های روح و فضایل اخلاقی.

از این سه نوع سعادت‌مندی و خوبی، فضایل اخلاقی مهمتر است؛ زیرا دو نوع اول زمانی مفید و ثمر بخش‌اند که بستر خوبی‌ها و فضایل روحی فراهم گردیده باشد.^۴

همچنین در تاریخ فلسفه کاپلستون، نظریهٔ ارسطو در باره غایت حکومت این گونه تقریر شده است: «مدینه، [دولت شهر یونانی]، مانند هر اجتماع دیگری برای غایتی وجود دارد. این غایت در مورد مدینه خیراعلای انسانی، یعنی زندگی اخلاقی و زندگی عقلانی است.^۵

بنابراین، بهترین دولت از نظر ارسطو، دولتی است که شهروندان را در رسیدن به زندگی خوب مدد رساند. این هدف به نظر وی از طریق تربیت، تغییر عادات و تقویت نیروی استدلال و توانایی عقلی آنان، قابل تحقق است. گرچه نظریهٔ سیاسی افلاطون و ارسطو تفاوت‌هایی دارند که مجال بیان آن نیست، اما به نظر هر دو اساساً، دولت نهاد تربیتی است و باید تربیت و هدایت جوانان را به عهده بگیرد.^۶ به اعتقاد آنان، گرچه مدینه برای غایات ساده زندگی (عمدتاً نیازهای اقتصادی) به وجود می‌آید، اما بقای آن برای تأمین زندگی نیک، یعنی زندگی همراه با فضیلت و مقرون به سعادت است.^۷ از نظر آنان، اساساً دولت نهاد تربیتی است.

لازم به یادآوری این است که توجه و تأکید فیلسوفان یونان بیشتر بر سعادت و فضیلت دنیوی است و در بارهٔ حقیقت سعادت اخروی، راه رسیدن به آن و وظیفهٔ دولت در قبال آن دیدگاه روشن و صریحی ارائه نکرده‌اند.

ج) فارابی

فارابی در این باره دولت می‌نویسد:

حاکم حقیقی کسی است که هدف و مقصود او از فن حکومت، که عهده دار تدبیر شهرها است، این باشد که خود و اهل مدینه را به سعادت حقیقی برساند. غایت و هدف حکومت نیز همین است. لازمهٔ این هدف، آن است که حاکم مدینهٔ فاضله به بالاترین مرتبه سعادت رسیده باشد؛ زیرا او سبب سعادت اهل مدینه است.^۹

وی اغراض دیگر از جمله مجد و بزرگی، رفاه اقتصادی، لذت و قدرت را غایت، هدف حکومت و تدبیر مدینه نمی‌داند. فارابی براساس باورهای اسلامی، افزون بر نقش حکومت در دستیابی به فضیلت و سعادت مندی دنیوی، کامیابی اخروی را نیز در نظر دارد و حیات دنیوی را مقدمه و وسیله‌ای برای سعادت‌مندی اخروی می‌داند. از این‌رو، حکومت را موظف به هدایت افراد به سوی سعادت اخروی می‌داند.

۲. دیدگاه فیلسوفان مدرن و معاصر غرب

در مقابل دیدگاه سنتی و کلاسیک، در دوره مدرن، دیدگاه‌های دیگری در این موضوع پدید آمد. در میان نظریه‌پردازان سیاسی غرب، بعد از عصر نوزایی، دو نظریه عمده در باب وظایف، حدود اختیارات حکومت و قلمرو دخالت حکومت در زندگی شهروندان وجود دارد. این دو نظریه، از جهت نوع موضع‌گیری در باب تعیین اهداف و وظایف حکومت در دو قطب مقابل قرار دارند. یک نظریه، وظیفه حکومت را تأمین خیر و صلاح شهروندان البته در محدوده حفظ نظم و امنیت می‌داند و دیگری، وظیفه آن را تأمین منافع حاکم و حفظ قدرت از هر طریق ممکن اعلام می‌کند. نظریه دوم، که به ماکیاولیسم معروف است، پیش از دیدگاه دولت آزادی خواه و لیبرال مآب تبیین می‌شود.

أ) دیدگاه ماکیاول

نیکولو ماکیاول نظریه پرداز سیاسی ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، بر اساس دیدگاه خاصی که درباره طبیعت و سرشت انسان دارد و به لحاظ مبنای الحادی و ماده‌گرایی، در ارایه دیدگاه سیاسی خود به هیچ وجه پیروی از حق، عدالت و رعایت اصول اخلاقی در نظر نمی‌گیرد. وی معتقد است که شهریار باید از آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها دست بردارد و به واقعیات توجه کند. به لحاظ واقعیت انسان حیوانی است که از دیگر حیوانات کمی مکارتر است، ولی مانند دیگر حیوانات دد منش است. این نظریه، همان مکتب ماکیاولیسم است که عنصر متعالی و الهی انسان را انکار می‌کند. بر این اساس، هدف حکومت برآوردن خواسته‌های فرمان‌روایان و خدمت به او است. حکومت هیچ وظیفه‌ای جز حفظ و تحکیم قدرت ندارد. طبق دیدگاه او، بر شهریار لازم است به اقتضای موقعیت از حيله و زور استفاده کند و در آن واحد، مظهر روباه و شیر باشد^{۱۱}

ب) دیدگاه هابز

طبق رویکرد برخی از فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی از جمله توماس هابز آهدف اصلی از تشکیل حکومت، ایجاد نظم و امنیت است،^{۱۳} اگرچه این هدف با ظلم و سلب آزادی‌های فردی به دست آید. توماس هابز از فیلسوفان انگلیسی بعد از رنسانس نیز وظیفه دولت را حفظ نظم و امنیت می‌داند. به نظر وی حاکم که از طریق قرارداد و واگذاری قدرت از سوی مردم حاکمیت می‌یابد، در تأمین اهداف خود مطلق العنان است.^{۱۴}

«غایت آن عهد و میثاق [که از طریق آن حاکمیت به فرد یا گروهی واگذار می‌شود] این است که آدمیان در بین خود به صلح و آرامش زندگی کنند و از گزند دیگران مصون بمانند»^{۱۵}

به اقتضای این دیدگاه امنیت محور، که بر انسان‌شناسی خاص وی مبتنی است، خود خواهی، بد سرشتی و گرگ سانی انسان در آن مفروض است. هابز هیچگاه مخالفت با حاکم و نقض میثاقی را که منجر به سلطه مطلقه حاکم می‌شود، روا نمی‌داند. وی معتقد است که حق داوری و تشخیص مصالح از وظایف اختصاصی حاکم است، از تکاب ظلم و ستم از سوی حاکم نسبت به افراد نارواست؛ زیرا از این جهت که مردم حق حاکمیت را به او واگذار نموده، اعمال حاکم، به منزله اعمال خود مردم است، پس حاکم در اعمال حاکمیت به منظور حفظ قدرت و امنیت مطلق العنان است. از این‌رو، حاکم در برابر مردم پاسخ‌گوی اعمال خود نیست. در نتیجه، مردم حق شورش بر ضد حکومت یا مجازات حاکم را ندارند.^{۱۶} از دیدگاه هابز، هیچ قدرتی بالاتر از قدرت حاکم یا در عرض آن نیست. از این‌رو، قدرت حاکم عرفی از قدرت روحانی نیز برتر است و صاحبان مقامات روحانی باید از سوی حاکم منصوب شوند و تابع او باشند.^{۱۷} اشتراک نظر دارند. تفاوت دیدگاه هابز با نظریه ماکیاوول در این است که ماکیاوول در نظریه خود در پی حفظ منافع حاکم و تحکیم قدرت او است، ولی هابز مطلق العنان بودن حاکم را بر آمده از مبنای مشروعیت حکومت، که نظریه حق طبیعی و واگذاری قدرت به حاکم است، در راستای حفظ منافع افراد مطرح نموده است.

ج) لیبرال دموکراسی

در روزگار ما نظریه رایج در غرب، لیبرال دموکراسی است که هواخواه دولت حداقلی است. لیبرالیست‌ها به جای عدالت، بیشتر بر آزادی افراد در سه عرصه اصلی، یعنی فرهنگ، سیاست و اقتصاد تأکید دارند. معنای مورد نظر از آزادی معنای سلبی، یعنی نبودن فشار و اجبار و تحمیل بیرونی است که بر این اساس، افراد در تصمیم‌گیری‌های خود مستقل باشند و دخالت دولت و نهادهای وابسته به آن باید به کمترین میزان ممکن برسد. به اعتقاد آنان، دولت باید در حوزه اقتصاد دخالت نکند؛ زیرا با دخالت دولت در این حوزه، نظم طبیعی از بین می‌رود. در حالی که، ساز و کار بازار آزاد، بهترین شیوه برای پیشرفت اقتصادی است. حوزه فرهنگی و ارزشی نیز باید از دخالت دولت مصون باشد و امور اعتقادی و دینی نیز به عنوان حریم و حوزه خصوصی اشخاص از قلمرو دخل و تصرف حکومت معزول است. جین همپتن می‌نویسد:

یک حوزه اتفاق نظر میان لیبرال‌ها این است که حکومت باید پایبند به تساهل و تسامح در قبال دیدگاه‌ها و نظرها و فرهنگ‌های متفاوت مردمش باشد. در کل، خود را به هیچ وجه وارد حوزه تصمیمات افراد در مورد بهترین راه برای هدایت زندگی شان نکند.^{۱۹}

این دیدگاه در برابر مقوله عدالت بی تفاوت نیست، اما تفسیر خاصی از عدالت دارد. از نظر آنان عدالت به معنای فراهم آوردن شرایط و ساختار اجتماعی خاصی است که افراد بتوانند آزادانه فعالیت کنند و با اتکا به استعداد و تلاش‌های خود، مالک محصول و درآمد خود باشند. در این دیدگاه نتایج اهمیتی ندارد؛ یعنی اگر نتیجه ساختار اجتماعی رقابتی و آزاد، انباشت ثروت در دست عده‌ای اندک و فقر مفرط اکثریت باشد، بازهم عدالت خدشه‌دار نشده است؛ زیرا این نتیجه در اثر رقابت آزاد در چارچوب قانون به دست آمده است. این دیدگاه را عدالت مبادله‌ای نمی‌نامند. طبق این دیدگاه، دولت به بهانه فقرزدایی یا حمایت از بیکاران حق دخالت و گرفتن دارایی‌های مردم و وضع قوانین محدود کننده ندارد؛ زیرا این دخالت سلب آزادی و خلاف عدالت است. در این دیدگاه دخالت دولت باید به حداقل برسد و دولت حق ندارد نتایج برآمده از این ساختار را تعدیل کند.

د) دیدگاه جان رالز

برخی دیگر از لیبرالیست‌ها، ساختار سیاسی - اجتماعی و نظام حقوق و وظایف را زمانی عادلانه می‌دانند که به توزیع عادلانه ثروت، و امکانات و خیرات در جامعه کمک کند. نظریه پرداز سیاسی معاصر، جان رالز از این دسته از نظریه پردازان و عالمان سیاسی است. این تلقی از عدالت، به عدالت توزیعی موسوم است. نظر سوسیال دموکرات‌ها نیز در برخی جهات با دیدگاه عدالت توزیعی مشابهت دارد.

اشتراک موضع نظریه پردازان لیبرال مسلک، اعم از مدرن و معاصر غرب، در این باب است که حکومت‌ها در حوزه دین، معنویت و ارزش‌ها حق دخالت به صورت ایجابی یا سلبی را ندارند. هدایت و سعادت افراد مربوط به حوزه و حریم خصوصی افراد است و از قلمرو دخالت دولت خارج است. در نگرش نظریه پردازان مدرن و معاصر، آنچه اولویت دارد، تأمین امنیت، صیانت از آزادی‌ها، فراهم نمودن شرایط برای فعالیت‌های آزاد اقتصادی و تأمین زندگی مطلوب شهروندان از نظر مادی است.

در اندیشه لیبرال، آزادی اهمیت محوری دارد. از این‌رو، آزادی و استقلال فردی هیچ قید و شرطی ندارد. هرکس مجاز است، خودش از خیر و سعادت، و غایت زندگی تعریف خاص خودش را داشته باشد. هیچ کس حق ندارد، به بهانه حق، خیر و سعادت، دیگران را مجبور یا ترغیب به انتخاب مدل خاصی از زندگی کند؛ زیرا این کار محدود ساختن استقلال فردی است. مبنای این نظریه آن است که هیچ انتخاب و تصمیمی بر انتخاب و تصمیم دیگر برتری ندارد. همه انتخاب‌ها و تصمیمات در حوزه ارزش‌ها برابرند. معیار معقول‌تر بودن یا برتر بودن برخی مبانی «خیر» بر دیگری، دلیل دخالت در حریم و قلمرو خصوصی افراد نمی‌شود. اصولاً نظریات مدرن در باب حکومت، محصول نگاه مادی نگر به انسان و جهان از یک سو و شکاکیت و نسبیت در معرفت از سوی دیگر است. در حقیقت، براساس این دیدگاه‌ها خیر و سعادت جز لذت‌های مادی و اشباع امیال حیوانی وجود ندارد. حداکثر این دیدگاه‌ها معتقداند که تعیین خیر و سعادت قابل شناخت قطعی و یقینی نیست. از این‌رو باید از جزمیت و نوشتن نسخه واحد در این مقوله‌ها صرف نظر کرد و تعریف خیر و سعادت و انتخاب آن را به عهده افراد گذاشت. حکومت‌ها نباید از هیچ یک از تعریف‌های رایج طرفداری کند، بلکه در این مسئله کاملاً بی‌طرف باشد.

اصول و عناصر ذیل از مهمترین مبانی دیدگاه‌های مدرن درباب سیاست و حکومت است.

۱. ماتریالیسم: طبق دیدگاه فیلسوفان مدرن، هستی منحصر در عالم ماده است و ابعاد روحی و فرامادی انسان انسان نفی می‌شود. از این جهت، اهداف زندگی انسان در امور مادی و کامیابی‌های جسمانی محدود می‌گردد.

۲. الحاد: در اندیشه سیاسی جدید نقشی برای ارده تکوینی و تشریحی خدا تعیین نمی‌شود. بشر خود بنیاد و مستقل است و از تبعیت هر گونه حکم و فرمان بیرونی رها و آزاد است.

۳. اومانیزم: در این دیدگاه محور همه قوانین و برنامه‌ها توجه به خواست‌ها و گرایش‌های مادی انسان است؛ زیرا انسان خود ارزش‌ها را تعیین می‌کند و به عالم معنا می‌بخشد. براساس این دیدگاه، هیچ ارزش و غایت معقول و فرابشری نیست که انسان مقید به آن باشد.

۴. شک‌گرایی: دیدگاه‌های جدید صریحاً یا تلویحاً اذعان دارند که شناخت حقیقت و فهم کمال و خیر اعلی برای انسان مقدر نیست. از این‌رو، معقول نیست که دیگران را وادار به

پذیرش اندیشه‌ها و ارزش‌های خاص نمود. هرکس مجاز است تفسیر خاص خود را از زندگی داشته باشد و سمت و سوی زندگی خود را مشخص نماید.

۵. لیبرالیسم: براساس اندیشه لیبرال در عرصه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ باید آزادی افراد محفوظ باشد. عدالت خواهی، کمال‌گرایی، دین باوری و هیچ امری دیگر نمی‌تواند محدود کننده انسان باشد. تنها چیزی که می‌تواند انسان را محدود کند، آزادی دیگران است. از این‌رو، فقط رفتاری غیرمجاز است که تعدی به حقوق دیگران باشد و آزادی افراد دیگر محدود سازد. یادآوری می‌شود دیدگاه هابز و ماکیاول را با لیبرالیسم در تضاد است. نگرش لیبرال نوعی نگاه خوش بینانه به انسان دارد. اما نگرش هابز و ماکیاول برگرفته از تلقی دد منشانه از طبیعت انسان و منتنی برید سرشتی آدمیان است.

حاصل آنکه دیدگاه‌های ظهور یافته در غرب پس از رنسانس در باب حکومت، بر ماده‌گرایی، اومانیسیم، شک‌گرایی و پلورالیسم معرفتی و ارزشی مبتنی است. از این‌رو، شناخت حقیقی از مصالح و خیرات امکان ندارد تا بتواند معیاری کلی و الزامی برای تنظیم و کنترل رفتار ما باشد. هیچ نظام اخلاقی و معرفتی خارج از خواست و اراده ما دارای اعتبار نیست تا خواست و اراده ما را کنترل کند. ^{۲۳}طبق این مبنا، تنها آزادی است که مجاز است آزادی فرد را کنترل کند؛ یعنی تنها انجام کاری به لحاظ قانون غیرمجاز است که به آزادی دیگران آسیب برساند.

از این‌رو، این دیدگاه‌ها برای کسانی که حقیقت انسان را روح غیرمادی و غرض از آفرینش و حیات انسان را به دست آوردن کمال معنوی انسان در سایه قرب الهی می‌دانند، سزاوار پذیرش نیست. لیبرال دموکراسی با مبانی پیش گفته با خدامحوری و کمال‌جویی تنافی دارد. ولی مردم‌سالاری دینی به معنای آزادی‌های سیاسی، مدنی، اقتصادی و آزادی بیان در چارچوب دین و با حفظ اهداف و مبانی دینی امری سازگار با شرع بلکه مطلوب دین است. شک‌گرایی نیز به مثابه امری بر آمده از روش پوزیتیویستی معرفت‌مردود است؛ زیرا عقل می‌تواند با استناد به بدیهیات و استمداد از وحی، حد نصاب سعادت و نجات را برای عموم مردم فراهم سازد. عقل گرچه به تنهایی نمی‌تواند به همه راهکارها و روش‌های وصول به سعادت انسان دست یابد، اما با مدد وحی این توانایی را دارد. ^{۲۴}

حکومت دینی در عین مدارا و برخورد همراه با احترام با مردم و حتی مخالفان سیاسی و عقیدتی، هدایت‌مدار و سعادت جو است. بی تفاوتی و داشتن موضع تهی در برابر امور ارزشی و مسایل مرتبط با کمال و سعادت حقیقی، با اصول و مبانی اسلام سازگار نیست.

۳. اهداف حکومت در نظام سیاسی اسلام

نظام‌های سیاسی و مکاتب گوناگون از این جهت که چه جایگاهی برای حکومت قایل‌اند و چه اهداف و وظایفی برای حکومت در نظر می‌گیرند، از هم دیگر متمایز می‌شوند.^{۴۰} از این‌رو، اسلام با توجه به مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خود، نظام سیاسی ویژه‌ای دارد.

در این نوشتار با استفاده از منابع اسلامی و با توجه به جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و اصول ارزشی اسلام بررسی می‌گردد که اهداف حکومت چیست و از نظر اسلام حکومت در قبال اموری همچون امنیت، عدالت و تأمین رفاه جامعه چه وظیفه دارد؟ آیا هدایت جامعه به سوی کمال و ترویج خدایپرستی نیز از جمله اهداف حکومت اسلامی است؟ آیا از نظر اسلام دخالت قدرت در حوزه ارزش‌ها مشروع و مطلوب است یا قلمرو ارزش‌ها از دایره اعمال قدرت و سیطره و دخالت حکومت خارج است؟

رویکرد بحث

مسئله اهداف حکومت اسلامی، با دو رویکرد برون دینی و درون دینی قابل بررسی است. در رویکرد برون دینی، با استناد به مبانی معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی ویژه اسلام و اصول کلی آن، به حل این مسئله می‌پردازیم، یعنی از یک سو، به عوامل ضرورت بخش حکومت، مانند اجتماعی بودن حیات انسان، تزاخم نیازها و منافع افراد انسان در حیات جمعی توجه می‌شود و از سوی دیگر، جهان بینی ویژه اسلام لحاظ می‌گردد که براساس آن جهان آفریده خدای حکیم است و انسان روح فنا ناپذیر دارد و به سبب داشتن اختیار می‌تواند با اراده خود به سعادت نائل آید. پس منظور از رویکرد برون دینی در این بحث آن است که بدون مراجعه به متون و نصوص دینی در باب حکومت و اهداف آن و پیش از توجه به سیره و سلوک زعمای دین، به صورت تحلیل عقلی و استنتاج پیشینی روشن شود که طبق نگرش خاص اسلام به انسان و جهان، چه نوع حکومتی مورد نیاز انسان است و واقعیت‌های روحی و روانی، ابعاد فردی و اجتماعی زندگی آدمیان اقتضای چه نوع حکومتی را دارد.

رویکرد دیگر، پرداختن به این موضوع از منظر درون دینی و با توجه به نصوص و منابع دینی است.

تعیین اهداف حکومت به لحاظ برون دینی

در رویکرد برون دینی، توجه به مقدمات ذیل می‌تواند در تعیین نوع حکومت به لحاظ اهداف آن یاری رساند. از این‌رو، در مقام ارائه دلیل برون دینی بر ضرورت حکومت و تعیین اهداف آن می‌توان گفت:

۱. از دیدگاه اسلام، هستی دارای مراتبی است که در اعلی مرتبه آن هستی بی‌نهایت قرار دارد که مبدأ و سر سلسله هستی است و آن خدای یگانه بی‌همتا، حکیم، مدبر و محیط بر همه مراتب هستی است. از یک سو، این سلسله که نازل‌ترین مرتبه می‌باشد، همین عالم محسوس و مشهود است. در این میان، مراتب دیگر از هستی وجود دارد که واسطه فیض، رحمت و کمال بر مراتب مادون است. پس هستی شامل گستره وسیعی است که عالم محسوس بخشی کوچکی از آن است. علاوه بر این، عالم محسوس، مراحل و مراتبی پیش از این عالم طی گردیده است و مراحل عظیم و وسیع دیگری نیز بعد از عالم طبیعت در پیش داریم.
۲. انسان دارای روح فنا ناپذیر است که حقیقت و بعد اصلی انسان را تشکیل می‌دهد. از این‌رو، حیات بشری محدود به همین حیات مشهود مادی نمی‌شود. زندگی وی مرحله دیگری نیز دارد که از جهت کمیت و کیفیت نسبت به زندگی حاضر او بسیار بالاتر است. «و الآخرة خیر و ابقى» (الاعلی: ۱۷).
۳. دو مرحله دنیوی و اخروی زندگی انسان، منفصل و منعزل از یکدیگر نیستند، بلکه بین این دو مرحله از زندگی انسان، پیوند ژرف و ناگسستنی وجود دارد. نوع حیات اخروی انسان ثمره بینش و کنش انسان در این جهان است. عالم دیگر محصول و نتیجه عمل و سیرت انسان در این جهان است.^{۲۶}
۴. انسان مدنی بالطبع و به ناچار دارای حیات اجتماعی است. بسیاری از استعدادها، کمالات و قابلیت‌های نهفته انسان در سایه حیات جمعی به فعلیت می‌رسد، به شرط اینکه زمینه و بستر مناسب برای آن فراهم گردد.
۵. هدف از آفرینش انسان رسیدن به کمال حقیقی، یعنی قرب الهی است. بنابراین، قوانین اجتماعی باید بستر و مقدمات این تکامل را فراهم سازد.
۶. از آنجایی که حیات اجتماعی قهراً تراحم منافع پیش می‌آید، جامعه برای تنظیم مناسبات جمعی و تعیین روابط گوناگون بین افراد، نیاز به قانون و قوه مجریه و دستگاه نظارتی یا قوه قضائیه دارد.

۷. انسان به دلیل محدودیت قوا و منابع عادی معرفت، از تشخیص همهٔ مصالح و مفاسد و نتایج اعمال خود به خصوص ثمرات اخروی اعمال، عاجز است، به همین دلیل، در رسیدن به کمال حقیقی و نیل به سعادت دنیا و آخرت نیاز به هدایت وحیانی دارد. شاخصه‌های حکومت مطلوب، وظایف و اهداف آن، از جملهٔ مهمترین مصالح حیات جمعی بشر است؛ زیرا حکومت و سلطه سیاسی بیشترین نقش را در تربیت جهت دهی و گرایش انسان به سوی ارزش‌ها دارد.^{۲۸}

۸. از آنجا که انسان، دارای بعد روحی و معنوی است و حیات اخروی پس از انقضای مرحله حیات دنیوی به دست می‌آید، تنظیم حیات و تدبیر زندگی او به صورتی باشد که بتواند رفتار او را در حوزهٔ فردی و جمعی به گونه‌ای سامان دهد که سعادت و کمال دنیوی و اخروی او را تضمین و تأمین کند. از این‌رو، حکومت وظیفهٔ هدایت و پاسداری از ارزش‌ها و هنجارهای مقرون به حقیقت را دارد. وظیفهٔ حکومت به تنظیم امور اجتماعی و تأمین امنیت در راستای بهبود حیات مادی و رفاه اقتصادی محدود نمی‌شود. ترویج ارزش‌ها و اجرای احکام و قوانین دینی و صیانت از حدود الهی به لحاظ نقش آنها در سعادت ابدی انسان، از وظایف عمده و نهایی حکومت است.

اهداف حکومت دینی به لحاظ درون دینی

در رویکر برون دینی، انسان برای نیل به کمال حقیقی خود، نیازمند محیط امنی است که شرایط هدایت، پرورش استعدادها و شکوفایی کمالات حقیقی او را فراهم سازد. فراهم‌سازی چنین محیطی جز با تشکیل حکومت دینی امکان پذیر نیست. ویژگی حکومت دینی آن است که تابع اصول و ارزش‌های دینی است. بنابراین، قلمرو دین اسلام شامل امور دنیوی است و حکومت دینی، تدبیر امر معاش و معاد مردم را به عهده دارد.

برداشت مسلمانان از نظریهٔ سیاسی اسلام از آغاز مبتنی بر پیوند ناگسستنی دین و سیاست بوده است. در اندیشهٔ مسلمانان صدر اسلام، تشکیل حکومت و ایجاد نهاد حاکمیت، وظیفهٔ دینی قلمداد می‌شده است. این برداشت، ریشه در قرآن و سنت و سیرهٔ عملی پیامبر خدا ﷺ دارد. احکام شریعت اسلام نیز به گونه‌ای است که اجرای کامل آن جز در سایهٔ تشکیل حکومت تابع شرع میسر نیست. دین اسلام علاوه بر احکام عبادی فردی مشتمل بر سلسله‌ای از احکام است که غرض از آن تنظیم و تعدیل روابط اجتماعی است و پیامدهای کیفری و حقوقی خاصی

دارد که بدون تشکیل حکومت قابل اجرا نیست؛ احکامی مانند حدود، قصاص، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از این قبیل احکام است. همچنین اسلام نظام مالیاتی مخصوصی از قبیل زکات، خمس، جزیه و انفال مقرر نموده است که پشتوانه مالی حکومت است و با فقدان قدرت سیاسی مبتنی بر اصول اسلامی چنین نظام مالیاتی نه معنا دارد و نه قابل اجرا است. با توجه به خاتمیت دین اسلام، این احکام دایمی و نسخ ناشدنی است و تا روز قیامت استمرار دارد. از سوی دیگر، تشکیل حکومت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بهترین دلیل بر رابطه دین و سیاست است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله علاوه بر اینکه شأن نبوت و وظیفه ابلاغ دین را داشت، از جانب خداوند دارای مقام امامت «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خداوند به او] فرمود: من تورا پیشوای مردم قرار دادم». (بقره: ۱۲۴)، ولایت «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کند و پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیا امر خود را [نیز] اطاعت کنید». (نساء: ۵۹)، و مأمور تشکیل حکومت بود. پیامبران دیگر نیز این وظیفه را داشتند. «ای داود! ما تورا در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن». (ص ۲۶).

نظریه عالمان دینی، اعم از متکلمان و فقیهان در تعریف «امامت» تدبیر و اصلاح امور دینی و دنیوی را گنجانده‌اند. آئین نگرش تا قرن اخیر در بین دانشمندان مسلمان متداول بوده است. تنها در قرن بیستم، که اندیشه سکولاریزم و دنیامداری در حکومت، از غرب در بین جوامع اسلامی راه یافت، بحث تفکیک سیاست و دیانت در بین محافل روشن فکری غرب‌گرا نفوذ یافت.

مراجعه به متون دینی و توجه به سیره عملی مسلمانان در مواجهه با امر حکومت نیز نشان دهنده این امر است که حکومت دینی علاوه بر تأمین امنیت و اجرای قوانین و محافظت از مال و جان مردم، وظیفه دارد اهداف و ارزش‌های دینی را استوار سازد. گرچه مسلمانان در مبنای مشروعیت حکومت اتفاق نظر ندارند: عده‌ای معتقد به نصّ و نصب حاکم از جانب خدا است و دسته‌ای دیگر، این مبنا را قبول ندارند، اما در اصل ضرورت حکومت دینی و اهداف آن اختلافی ندارند.^{۳۱} بنابراین، در اصل ضرورت تشکیل حکومت دینی و این، که وظیفه آن، صیانت و حفاظت از احکام دین است، اختلافی نیست. تفاوت دیدگاه دو گروه، در نصب الهی حاکم یا انتخاب مردمی و راه‌کارهای بدیل آن است: «امامان چهارگانه اهل سنت، اتفاق دارند بر این که امامت امری واجب است و مسلمانان به زمامداری نیازمنداند که احکام و مناسک دینی را اجرا نماید و در برابر ستمگران از حقوق ستمدیدگان دفاع نماید».^{۳۲}

رویکرد درون دینی نیز به صراحت جایگاه حکومت را معین می‌سازد. حکومت امام معصوم علیه السلام در نظریه شیعه، همان مقام خلافت است و ضامن تأمین منافع دین و دنیای مردم است. امام رضا علیه السلام در این باره فرموده است:

امامت جانشینی خدا و جانشینی پیامبر، جایگاه امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین است. در سایه امامت دین رهبری می‌شود، امور مسلمانان سامان می‌یابد، خیر و صلاح دین تأمین می‌گردد و مؤمنان عزت می‌یابد. امامت ریشه بالنده و شاخه بلند اسلام است. به وسیله امام نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، کامل می‌شود و دارایی‌های عمومی و صدقات جمع می‌گردد، حدود و احکام الهی اجرا می‌گردد و از مرزها و مناطقی که در ناحیه‌های دور دست قرار دارد، محافظت می‌شود.^{۳۳}

سخنان امام رضا علیه السلام گرچه در باره حکومت امامان معصوم علیهم السلام است، اما از آنجا که حکومت دینی در عصر غیبت به صورت ولایت فقیه متجلی می‌شود و ولی فقیه تمام اختیارات معصوم در باب حکومت را دارد،^{۳۴} حکومت دینی نیز می‌تواند بسیاری از نقش‌ها و کارکردهای یاد شده در سخنان امام هشتم علیه السلام را داشته باشد. بنابراین، حوزه اختیارات حکومت دینی، نه محدود به امور دنیوی است و نه منحصر به امور دینی، حاکمیتی که مشروعیت دینی دارد، شامل هردو قلمرو دنیا و آخرت است.

اجمالاً عمده‌ترین محورهای وظایف و اهداف حکومت دینی شامل امنیت، عدالت، تأمین نیازهای ضروری مسلمانان، هدایت و تربیت، اقامه حدود الهی، دفاع از سرزمین و منافع مسلمانان است.

۱. امنیت

نقطه ایده آل و کمال مطلوب در شیوه حکومت آن است که هم قوانین و هم تطبیق و اجرای آن عادلانه باشد. اما اگر به هر دلیلی این امر میسر نباشد، استقرار حکومتی که حافظ امنیت مردم پاسدار استقلال و تمامیت ارشی کشور است، از نبود قدرت سیاسی، که منجر به هرج و مرج و آنارشیسم ناشی می‌شود، بهتر است. در نصوص دینی نیز برای ضرورت حکومت تأکید شده است.

حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «جامعه ناگزیر باید حاکمی نیک یا بد داشته باشد، که در سایه فرمانروایی اش مؤمن به مقتضای ایمانش عمل کند و کافر نیز از زندگی بهره خودش را ببرد».^{۳۵}

در حدیث دیگر از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

ما هیچ فرقه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون پیشوا و رئیس پایدار مانده باشد. وجود پیشوا هم در امر دین ضرورت دارد و هم در اصلاح دنیا. از این‌رو، با حکمت خداوند سازگار نیست که بندگان خود را بدون زمامداری که خود می‌داند آنان بدان نیازمنداند، رها سازد.^{۳۶}

البته نباید گمان کرد که باید همواره هرگونه ظلم و ستم را از ترس اخلال در امنیت تحمل کرد و هیچ اقدامی نباید بر ضد حکومت‌های ستمگر صورت داد، بلکه مقصود این است که باید زمانی اقدام به تغییر قهرآمیز حکومت نمود که اصلاح آن امکان نداشته باشد. و ثانیاً، مطمئن بود که با تغییر حکومت، جایگزین مناسب و بدیل بهتر از آن را می‌توان ایجاد نمود. دلیل این مطلب، سیره پیشوایان معصوم شیعه علیهم السلام است. آنان در دوره‌هایی که امکان تغییر حکومت وجود نداشت، یا مصالح مسلمانان ایجاب می‌کرد که آرامش در جامعه حاکم باشد، با در پیش گرفتن تاکتیک تقیه، مبارزه فرهنگی و ترویج معارف و تربیت یاران اندیشمند اهداف خود را دنبال نمودند. آنان با امیدوار ساختن مردم به این‌که در فرصت مناسب، آخرین حجت الهی، حکومت عدل را اقامه خواهد نمود، اندیشه تشکیل حکومت بر محور حق و عدالت و حمایت از مستضعفان را در یاد پیروان خود زنده نگه داشتند. البته این تقیه همراه با روشنگری، مشروط به این است که سکوت و دست کشیدن از اقدام عملی، موجب تقویت جبهه باطل و تأیید آن به حساب نیاید. در این صورت، گرچه قیام و مبارزه قهرآمیز نتیجه فوری نداشته باشد، اما از این جهت ضرورت می‌یابد که در بلند مدت در روشن ساختن حقیقت و افشا نمودن چهره نفاق تأثیر دارد. نهضت کربلا و قیام عاشورا از این منظر، معنا و جایگاه خود را در تحلیل سیره سیاسی ائمه استیفا می‌کند.

به خلاف نظریه سیاسی شیعه، که شاخصه آن عدالت محوری و ظلم‌ستیزی است، در دیدگاه اهل سنت، فقها در یک موضع هم‌گرایانه با قدرت و حکومت فتوا بر حرمت خروج بر حاکم مسلمان را صادر کردند و حتی فسق و رفتار ناعادلانه حاکم را نیز مجوز خروج در برابر حاکم جائز ندانسته‌اند. نتیجه این رویکرد، تقدم امنیت و حفظ نظم و قانون بر عدالت است.^{۳۷} چنانکه پیش از این بیان شد، برخی از فلاسفه غرب بعد از عصر نوزایی نیز تنها هدف حکومت را بر قراری نظم و امنیت بر شمرده‌اند و برای حاکم قدرت نامحدود قایل شده و هرگونه شورش بر ضد حکومت را نامشروع تلقی نموده‌اند.^{۳۸}

از آنچه بیان شد، روشن گردید که تأمین امنیت از نظر اسلام کم‌ترین فایده حکومت است و از اهداف متوسط حکومت به شمار می‌رود، نه تمام هدف و مقصود نهایی از حکومت.

۲. عدالت

گرچه اسلام می‌پذیرد که امنیت قوام بخش همه فعالیت‌های اجتماعی است، اما امنیت همراه با عدالت مطلوب و مقصود حکومت دینی است. دوام حکومت و پایداری امنیت نیز به رعایت عدل و انصاف و تضمین حقوق مدنی افراد بستگی دارد. بر اساس تجربه بشری و شناخت از خصلت رفتاری و روان آدمیان، این گفتار معروف شده است که «حکومت غیرمتدینان ممکن است دوام بیاورد، اما حکومت ستمگر دوام نخواهد آورد». اقیام به قسط و اقامه عدل، از اهداف بنیادین بعثت انبیا است و تشکیل حکومت و ایجاد امنیت پلی است برای رسیدن به این هدف. قرآن می‌فرماید: «خداوند فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن بازگردانید و در هنگام داوری، عادلانه حکم صادر نمایید» (نساء: ۵۸). و نیز می‌فرماید: «ما پیامبران خود را همراه با نشانه‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان (معیار سنجش حق و باطل) نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند» (حدید: ۲۵). هم چنین به داوود خطاب نموده است: «ای داوود ما تو را در زمین خلیفه خود ساختیم، پس بین مردم به حق داوری کن» (ص: ۲۶).

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

سوگند به خدا اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سر برم و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود و در خاک زمانی طولانی اقامت می‌کند.^{۴۰}

آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

... اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را برمن تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رهایش می‌ساختم.^{۴۱}

در این فراز از خطبه شقشقیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دلیل قبول مسؤلیت حکومت را پس از ۲۵ سال خانه‌نشینی و عزلت اجباری از قدرت دو عامل معرفی می‌کند:

اول، حضور مردم به عنوان پشتیبان حکومت اسلامی و مقبولیت مردمی؛ زیرا بدون حضور مردم به عنوان پشتیبان حاکم اسلامی، در عمل زمامداری با شکست مواجه می‌شود، اگرچه مشروعیت و حقانیت حکومت را وابسته به خواست و اقبال مردم ندانیم و مشروعیت و حقانیت را از مقبولیت اجتماعی تفکیک کنیم.

دوم، مسؤولیت عالمان در برابر ستمدیدگان و بیچارگان جامعه. نخبگان جامعه و عالمان وظیفه شناس در منطق دین، علاوه بر وظیفه هدایت و جهت دهی فکری و بسط آگاهی توده مردم، مسؤولیت دارند از حقوق مستضعفان دفاع کنند.

امام علی علیه السلام در مورد دیگر، علاوه بر اقامه شرع و عمل به حدود الهی، یکی از علل قبول حکومت در آن شرایط را قراردان امور در جایگاه خود و احقاق حقوق مردم می‌داند.^{۴۲}

امام صادق علیه السلام نیز حق امام بر مردم را حرف شنوی و اطاعت مردم از او و حق مردم بر امام را دادن سهم مساوی به مردم از بیت‌المال و رعایت عدالت می‌داند.^{۴۳}

بنابراین، اقامه عدل و حمایت از محرومان، از مهمترین اهداف حکومت اسلامی است. لیبرالیسم و نظام سرمایه داری برآمده از آن، دست صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی را برای انحصاری ساختن امکانات و منابع جامعه بازمی‌گزارد. و از این‌رو، با این هدف مخالف است.

حکومت اسلامی ارزش محور است، ولی برای رسیدن به آن از هر ابزاری استفاده نمی‌کند. حاکم اسلامی در تحکیم پایه‌های قدرت، مجاز نیست اصول و ارزش‌های اساسی را قربانی کند. این منطق که «هدف وسیله را توجیه می‌کند» در حکومت اسلامی هرگز پذیرفتنی نیست.

هنگامی که یاران دل سوز حضرت علی علیه السلام پیشنهاد مدارا با برخی از دشمنان قدرت‌مند، نظیر معاویه یا اقدام پیشگیرانه برای مهار برخی از خیانت پیشه گان مانند طلحه و زبیر را می‌دادند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ آنان می‌فرمود:

ای فرزند عباس! آیا از من می‌خواهی که آغازگر ستم باشم و پیش از وقوع جرم مجازات کنم و بر اساس گمان و اتهام، افراد را مؤاخذه نمایم. به خدا سوگند هرگز از حکم خدا عدول نمی‌کنم و در رفتار خصومت‌آمیز پیشگام نمی‌شوم.^{۴۴}

در پاسخ به سخن کسانی که می‌گفتند، معاویه نسبت به علی علیه السلام سیاست مدارتر است و در کار حکومت مهارت بیشتری دارد، می‌فرمود:

ای مردم به خدا سوگند معاویه از من زیرکتر نیست، اما او از در حيله و گناه وارد می‌شود. اگر نیرنگ جایز بود، من از همه زیرکانه‌تر رفتار می‌کردم، اما هر نیرنگی گناه و کفر است. سرانجام نیرنگ، گناه و خیانت آتش است.^{۴۵}

۳. آزادی

از دیدگاه بسیاری از نظریه‌پردازان جدید در فلسفه سیاسی، علاوه بر امنیت، آزادی مهمترین هدفی است که باید حکومت در تحقق آن بکوشد. طبق این دیدگاه آزادی حتی بر رفع تبعیض و توزیع عادلانه امکانات اولویت دارد. زمینه‌های این دیدگاه در بین نظریه‌پردازان غربی را سخت‌گیری‌های کلیسا و اجبار مردم برای اقامت در تحت لوای دین فراهم کرد.

در اندیشه لیبرال، آزادی و استقلال فردی هیچ قید و شرطی ندارد. هرکس مجاز است، خودش از سعادت و هدف زندگی تعریف خاص خودش را داشته باشد. هیچکس حق ندارد، به بهانه حق، خیر و سعادت دیگران را مجبور یا ترغیب به انتخاب الگوی خاصی از زندگی کند؛ زیرا این کار محدود ساختن استقلال فردی است. مبنای این نظریه آن است که از نظر لیبرالیست‌ها، هیچ انتخاب و تصمیمی بر انتخاب و تصمیمی دیگر برتری ندارد. همه انتخاب‌ها و تصمیمات برابرند. معیار معقول‌تر بودن یا برتر بودن برخی مبانی «خیر» بر دیگری، دلیل دخالت در حریم و قلمرو خصوصی افراد نمی‌شود.^{۴۶}

شکاکیت یا نسبیت‌گرایی و پلورالیسم معرفتی، مبنای معرفت‌شناختی این نگرش است. طبق این دیدگاه، شناخت حقیقی از مصالح و خیرات امکان ندارد تا بتواند معیاری کلی و الزامی برای تنظیم و کنترل رفتار ما باشد. هیچ نظام اخلاقی و معرفتی بیرون از خواست و اراده ما معتبر نیست تا خواست و اراده ما را کنترل کند.^{۴۷} طبق این مبنا، تنها آزادی است که آزادی را کنترل می‌کند.

این مبنا از دیدگاه اسلام مردود است؛ زیرا عقل می‌تواند با استمداد از معرفت و حیانی حد نصاب سعادت را نجات برای عموم مردم فراهم سازد. عقل گرچه به تنهایی نمی‌تواند همه راه‌کارها و روش‌های وصول به سعادت انسان دست یابد، اما با مدد وحی این توانایی را دارد. از این‌رو، اسلام نگاه متعادل به آزادی دارد. بر مبنای اصول اسلام، آزادی غایت و ارزش مطلق نیست. آزادی وسیله‌ای است برای حرکت انسان به سوی کمال نهایی به صورت آگاهانه و از سر گزینش و اختیار. می‌توان گفت آزادی واقعی انسان در اندیشه اسلامی تنها در سایه خدا پرستی

و رهایی از قید خود خواهی و اسارت شهوات تأمین می‌شود. سد مهم در برابر آزادی واقعی انسان، خودخواهی و انقیاد به خواسته‌های نفس اماره است.^{۴۸}

نکته دیگر آن است که آزادی مورد نظر لیبرالیسم، تنها رهایی از موانع بیرونی است. لیبرالیسم به آزادی درونی توجهی ندارد، همان گونه که مکاتب عرفانی، به مخصوص عرفان‌های شرقی، مانند بودیسم تنها آزادی بیرونی را مطرح می‌سازند. اما حقیقت این است که برای کمال انسان و شکوفایی استعدادهای متعالی او هم باید به آزادی درونی، یعنی رهایی از قید و بند هوا هوس و تعلقات نفسانی توجه شود و هم به آزادی بیرونی در حد معقول آن؛ یعنی به اندازه‌ای که با ارزش‌ها و حقایق والای الهی تصادم نداشته باشد، بها داده شود. ثبوت اهتمام به آزادی معنوی و رهایی از قید و بند درونی آزادی بیرونی را نیز به خطر می‌اندازد.

قرآن در باره پیامبر خاتم^ﷺ می‌فرماید: «پیامبر بارهای گران و غل و زنجیرهایی را که بر خود نهاده‌اند، از مؤمنان برمی‌دارد». (اعراف: ۱۵۷)

اگر در اندیشه لیبرالیسم والاترین هدف و اصل بنیادین در تنظیم روابط اجتماعی آزادی در عرصه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ است، و در نظریه سوسیالیست‌ها، مهم‌ترین اصل و آرمان برابری اقتصادی و کاستن از فاصله طبقاتی عنوان می‌شود، در مکتب اسلام غایت اصلی و کمال مطلوب، خدا محوری و وصول انسان به قرب حق است و آزادی و برابری باید در خدمت این هدف نهایی باشد. «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون». (ذاریات: ۵۱)

۴. آبادانی و مبارزه با فقر

آیا تأمین نیازهای مادی جامعه و تدبیر معیشت مردم، به خصوص حمایت از مستضعفان نیز از وظایف حکومت است یا این امر به تلاش فردی خود افراد و نهاده شده است؟ واقعیت این است که اهتمام به تأمین معیشت و رفع فقر و محرومیت، امری است که در اسلام بدان توجه جدی شده، برای این کار راه‌کارهایی در نظر گرفته شده است.

اولاً، اسلام بر دارایی‌های اغنیا سهمی برای نیازمندان در قالب مالیات همچون زکات و خمس قرار داده است. دولت به عنوان متولی مالیات باید این سهم را به نیازمندان برساند. علت عمده فقر دسته‌ای از جامعه آن است که ثروتمندان وظیفه خود در قبال تنگدستان را به درستی انجام نمی‌دهند.

ثانیاً، در عین این که در اسلام با رفاه زدگی و دنیاگرایی مخالفت می‌شود، اما کار و تلاش برای تأمین معیشت خود و رفع محرومیت از مردم در اسلام مورد تأکید است؛ زیرا فقر و تنگدستی آبرو، موقعیت اجتماعی و حتی ایمان افراد را به خطر می‌اندازد. از این‌رو، قرآن کریم نیز عمران و آبادانی را ستوده است. «هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها» (هود: ۶۱) و امام علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره‌ی خطر فقر فرموده است: «خیر دنیا و آخرت در دو ویژگی است: بی‌نیازی و پرهیزگاری و شر دنیا آخرت در دو خصلت است: تنگدستی و آلودگی».^{۵۰}

و نیز آن حضرت خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «فرزندم از فقر بر تو می‌ترسم، از آن به خدا پناه ببر که مایه نقصان دین، آشفتگی عقل و باعث دشمنی است».^{۵۱}

همچنین از ایشان نقل شده است که فرمود: «مرگ بزرگ‌ترین فقر است».^{۵۲}

از پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا برکت در نان را به ما عنایت کن و نان را از ما مگیر که اگر نان نباشد، نمی‌توانیم نماز بخوانیم، روزه بگیریم و وظایفی که خدا به دوش مانده است، انجام دهیم».^{۵۳}

بنابراین، حکومت اسلامی وظیفه دارد که در اصلاح دنیای مردم و رفع فقر بکوشد و عوامل گرسنگی دسته‌ای و شکمبارگی جمع دیگر را ریشه کن سازد.

ثالثاً، حکومت اسلامی وظیفه دارد دست کسانی که بر دارایی‌های عمومی مسلمان تعدی نموده‌اند، کوتاه نماید و دارایی‌های عمومی را از دست آنان رها سازد. از این‌رو، امیر المؤمنین علیه السلام در روزهای آغازین حکومت خود، تقسیم برابر بیت‌المال، استرداد اموالی که پیش از آن حضرت عده‌ای ناعادلانه تصرف نموده بودند و رفع گرسنگی از محرومان را جزو برنامه‌های اصلی و مهم حکومت خود اعلام نمود.^{۵۴}

اصلاح بلاد و عمران قملرو حاکمیت خود، از توصیه‌های آن حضرت برای کارگزاران خود از جمله مالک اشتر، حاکم منصوب مصر بود.^{۵۵}

اقتصاد هم بعد اجتماعی دارد و هم پیامدهای مهم سیاسی در روابط بین‌المللی. داشتن اقتصاد مناسب برای عزت، استقلال و دفاع از سرزمین‌های اسلامی، به ویژه در شرایط حاضر امری ضروری است؛ زیرا دشمنان دین برای سیطره بر کشورهای اسلامی همواره از اهرم اقتصاد استفاده می‌کنند. از این طریق هم حکومت اسلامی را از مقاومت در برابر اراده سلطه‌جویانه

خود باز می‌دارد و هم راه نفوذ در میان افراد جامعه را برای خود می‌گشاید. و بدین ترتیب در دین و ایمان مردم تزلزل ایجاد می‌کند.

اسلام به دنیا نگرش ابزاری دارد. ابزار و امکانات مادی وسیله‌ای است برای حفظ حیات در جهت کمال انسانی که بندگی خداست. از این‌رو، آن چه که با روح اسلام منافات دارد، کار و فعالیت و افزایش تولید و کاهش وابستگی به دیگران نیست، اصل قرار دادن دنیا است. پس دنیایی مذموم است که از آخرت و خدا، که یاد آن شرط وصول به کمال نهایی و پیوستن به حقیقت اصیل است، بازدارد نه دنیایی که مقدمه و مزرعه آخرت باشد.

۵. شکوفایی علمی

از دیگر اهداف حکومت دینی تعلیم و تربیت است. «و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة». (جمعه: ۲). آموزش و گسترش معارف دینی و علمی که جامعه بدان نیاز مند است، وظیفه حکومت است. اسلام برای دانش مقام ارجمندی قرار داده و کسب دانش را فریضة عمومی اعلام نموده است.^{۵۶}

ارج نهادن اسلام به علم و عالم و ترغیب مردم به فراگیری دانش، موجب گردید در حدود دو قرن رشته‌های مختلف علمی در مراکز اصلی مسلمانان، که پیش از اسلام خبری از آن علوم نبود، به شکوفایی برسد. مسلمانان غالباً به عنوان انجام وظیفه دینی، به جهاد علمی روی آوردند و ضمن استفاده از میراث گذشتگان، خود نیز مسائل جدیدی را کشف نمودند و به نقل و ترجمه صرف اکتفا نکردند، بلکه نقادانه با اندیشه‌های رایج مواجه شدند.

علاوه بر این، علم ذاتاً ارزشمند است. عقب‌ماندگی علمی، موجب ضعف مسلمانان و سیطره غیرمسلمان می‌شود. از این نظر لازم است، حکومت دینی تلاش نماید تا برتری علمی مسلمان را به دست آورد.^{۷۱} بنابراین، حکومت دینی از این جهت که دین علم آموزی را وظیفه هر مؤمنی اعلام نموده است و کمال معنوی و عزت و اقتدار جهانی مسلمانان وابسته به پیشرفت علمی است، زمینه‌سازی برای بهره‌مندی هر مسلمان این حق رابه عهده دارد. به مخصوص که در عصر نوین امنیت، رفاه، حفظ سلامت و نشر معارف دینی نیز در گرو دستیابی به آخرین دستاوردهای دانش روز است. از این‌رو امیرالمؤمنین علیه السلام آموزش و رفع جهل را از وظایف حاکم می‌داند.^{۵۸}

۶. تربیت و هدایت جامعه به سوی کمال

گفته شد که مهم‌ترین تفاوت بین نگرش نظریه‌پردازان مدرن به حکومت و نگرش اسلام این است که، در دیدگاه‌های دوران مدرنیته مقولهٔ خیر، سعادت و هدایت امری فردی و خارج از قلمرو حکومت است. اما از دیدگاه اسلام، هدف اصلی و نهایی حکومت فراهم ساختن زمینهٔ هدایت و وصول به سعادت و کمال نهایی انسان است.

اسلام با اجبار و تحمیل کسی را ملزم به قبول باورهای دینی نمی‌کند، بلکه می‌خواهد موانعی که بر سر راه هدایت و ایمان قرار داده شده است، برداشته شود تا زمینهٔ ایمان آگاهانه و آزادانه افراد فراهم شود. در عین حال، تنها هدف حکومت اسلامی تأمین آزادی یا برابری نیست، سعادت‌جویی و کمال‌گرایی از اهداف نهایی و ارزش‌های غایی حکومت اسلامی است. از این‌رو، ساختار جامعه و شرایط سیاسی و فرهنگی باید به گونه‌ای باشد که در عین تأمین آزادی‌های مشروع، زمینهٔ رشد و کمال او را فراهم سازد.

از این‌رو، امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم و تربیت را از حقوق مردم بر حاکم بر شمرده است:

مردم مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیر خواهی را از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید، کاملاً بپردازم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت من وفا کنید، در نهان و آشکار خیر خواهی را ادا کنید. چون شما بخوانم بیایید و چون فرمان دهم بپذیرید.^{۵۹}

و نیز فرموده است: «بر امام است که بر اهل ولایت خویش حدود اسلام و ایمان را تعلیم دهد.»^{۶۰} همچنین امیر بیان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کمال سعادت، تلاش کردن در صلاح امور همگان و تربیت جمهور است.»^{۶۱} همچنین از سخنان آن حضرت در وظایف حاکم است: «همانا بر امام نیست جز آنچه که از امر پروردگار به عهدهٔ او گذاشته شده است: کوتاهی نکردن در موعظه و کوشیدن در نصیحت».^{۶۲}

مولا امیر المؤمنین علیه السلام در بارهٔ انجام وظایف خود نسبت به هدایت و ارشاد مردم فرموده است:

رایت ایمان را میان شما پا برجا کردم و شما را با مرزهای حلال و حرام آگاه ساختم. به سبب عدالت خود لباس عافیت بر تنتان کردم و با گفتار و کردار خویش معروف را میان شما گستردم و با خوی خود شما را نشان دادم که اخلاق برگزیده چیست».^{۶۳}

۷. اجرای حدود و احکام الهی

از دیگر اهداف حکومت اسلامی، اجرای حدود و احکام الهی است. بسیاری از احکام اسلامی نیاز به قدرت اجرایی دارد. اجرای احکام کیفری اسلام، مانند حدود، دیات، قصاص و نیز فریضة والای جهاد با دشمنان دین و دفاع از سرزمین و حقوق مسلمانان، بدون وجود حکومت و نیروی اجرایی با اقتدار میسر نیست. امر به معروف و نهی از منکر، در برخی مراتب آن نیز نیازمند قدرت اجرایی است. از این رو، از اهداف حکومت اسلامی اجرای احکام و تطبیق حدود الهی است. قرآن در این باره می‌فرماید: «مؤمنان کسانی‌اند که اگر آنان را در زمین قدرت دهیم، نماز را بپا دارند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و سرانجام کارها به دست خدا است.» (حج: ۴۱)

بنابراین، زمینه‌سازی صحیح و معقول برای دین داری و بندگی خدا و اقامه نماز، وظیفه‌ای است که خداوند به عهده جامعه سیاسی دینی، به خصوص حکومت اسلامی گذاشته است. البته معنای اجرای حدود الهی، اجبار و اکراه به پذیرش عقاید و احکام اسلامی نیست. پیش از همه، وظیفه زعمای دین دعوت حکیمانه و فعالیت فکری و فرهنگی است. خداوند حکیم می‌فرماید: «[مردم را] به سوی راه پروردگارت از طریق حکمت و موعظه نیک و جدال به نیکوترین روش بخوان.» (نحل: ۱۲۵)

با اذعان به اولویت بلکه لزوم اولویت روش فرهنگی برای ترویج دین داری، در برخی شرایط برای اجرای احکام و ارزش‌های الهی، صیانت از حقوق معنوی مردم و حفظ ارزش‌های الهی ضروری است تا برای این کار چاره‌ای جز دخالت حکومت و استفاده از قدرت نیست. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

بر امام واجب نیست جز آن چه را که خدا [به آن] امر فرماید و آن، کوتاهی نکردن در پند و نصیحت، تلاش در خیر خواهی، زنده نگهداشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، اجرای حدود الهی بر مجرمان، رساندن سهم‌های بیت‌المال به طبقات مردم است.^{۶۴}

طبق این بیان، امام از جانب خداوند مأموریت دارد که علاوه بر هدایت و راهنمایی جامعه، احکام الهی را اجرا کند و در توزیع و تقسیم امکانات عدالت را اجرا نماید. در روایت دیگر، این اهداف برای حکومت علوی تعیین شده است.

۱. بازسازی نشانه‌های دین؛

۲. اصلاح آشکار امور بلاد؛

۳. ایجاد فضای امن برای ستمدیدگان؛

۴. اقامه حدود و امانده؛

در نگرش اسلام به حکومت، هدف از تصدی حکومت، بهره‌مندی بیشتر حاکم از مُکنت و ثروت دنیا نیست، بلکه خدمت به دین خدا و یاری به خلق خدا است:

خدایا تو خود آگاهی که آن چه انجام دادیم، رقابت برای کسب قدرت و طلب مال دنیا نبود، بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین را باز گردانیم و امور شهرها را به سامان رسانیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امان باشند و بخش‌های و امانده از حدود تو اجرا شود.^{۶۵}

محافظت از حلال و حرام الهی، اجرای حدود، دفاع از دین خدا، دعوت مردم به راه بندگی خدا از طریق حکمت، اندرز نیک و گفت‌وگو به بهترین وجه (جدال احسن)، از وظایف امام به عنوان حاکم جامعه است.^{۶۶}

امر به معروف و نهی از منکر

ترویج ارزش‌ها و رفع کاستی‌های اخلاقی و ارزشی وظیفه‌ای است که در جامعه اسلامی به دوش همه افراد نهاده شده است. این وظیفه همگانی که نوعی نظارت عمومی است، همان اصل مترقی «امر به معروف و نهی از منکر» است که شرط سلامت و پویایی جامعه است. امر به معروف و نهی از منکر ضامن بقا و دوام احکام و ارزش‌های دینی در جامعه است.^{۶۷} از این‌رو، در اسلام تنها خوب بودن اشخاص از نظر فکری و عملی کافی نیست، همه باید در ترویج ارزش‌ها و جلوگیری از کج‌روی‌ها حضور فعال داشته باشند. هیچ کس حق ندارد در برابر ارزش‌ها بی‌تفاوت باشد.

بنابراین، در جامعه اسلامی همه موظفند به فراخور شرایط و به اندازه توان در برابر ارزش‌های منفی بایستند و ارزش‌های مثبت را تقویت و حمایت کنند. از این‌رو، حکومت و صاحبان قدرت در این باب بیش از همه مسئولیت دارند، بلکه در برخی شرایط، تنها نهاد حکومت می‌تواند این وظیفه را به شکل مؤثر انجام دهد. ^{۶۸}قرآن در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

آنان (مؤمنان) کسانی‌اند که اگر آنان در زمین مستقر سازیم، نماز را به پا می‌دارند، زکات می‌پردازند، به کار شایسته فرمان می‌دهند و از ناشایستی‌ها نهی می‌کنند. (حج: ۴۱)

و نیز این کتاب هدایت بخش می‌فرماید: «باید گروهی از شما، گروهی [موظف] باشند که به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند». (آل عمران: ۱۰۴)

حقیقت این است که سرزندگی و پویایی جامعه، به اهتمام عمومی به این اصل مهم و اساسی اسلام بستگی دارد. با اهتمام به این اصل، ستمگری، انحراف عملی و فساد اخلاقی به کمترین میزان می‌رسد و روی‌گردانی از این آموزه بنیادین، موجب می‌شود که اشرار قدرت و نفوذ یابند. پیامد بی‌اعتنایی به این اصل، جز فراگیری فساد و فجور و حاکمیت اشرار نیست. خداوند به دعا و تضرع مؤمنانی که این فریضه بزرگ را از یاد برده‌اند، توجهی نمی‌کند.^{۶۹}

۸. حمایت از محرومان

مقتضای نظریه لیبرالیسم آن است که در رقابت خشن و بی‌رحمانه بازار آزاد، کسانی که به هر دلیل عقب مانده‌اند، به حال خود رها شوند. صرف بودجه دولت یا بخشی از درآمدهای دیگران، برای حمایت از افراد ناتوان و کم‌توان، خلاف مقتضای بازار آزاد [و حتی عدالت] است. اما در اسلام این منطق صحیح نیست. دین اسلام علاوه بر این که مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد، هیچ‌گاه از معیشت اقشار محروم غافل نیست. بخشی از مالیات اسلامی و درآمد اغنیا، باید صرف محرومیت زدایی و تأمین معیشت افرادی شوند که قادر به تأمین نیازهای زندگی خود نیستند. امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر در باره رعایت حال بیچارگان این گونه تأکید دارد:

از خدا بپرهیزید، از خدا پرهیزید درباره طریقه فرودست جامعه، که دستشان از هر گونه چاره‌سازی کوتاه است، از بینوایان، نیازمندان رنجدیدگان و آنان که به خاطر بیماری طولانی زمین گیراند. در این طبقه افراد قانع و مستحقی وجود دارند ولی نیازشان را به روی خود نمی‌آورند. برای خدا حقی را که خداوند نگرهبانی آن را به تو سپرده است، حفظ کن و بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های خالصه را در هر شهری به آنان بسپار که برای دوردست‌ترین آنان همان اندازه حق دارند که نزدیک‌ترین مستحق آن است.^{۷۰}

همچنین در نامه‌ای که امام علی علیه السلام به قثم بن عباس، کار گزار خود در مکه نوشته است، این گونه درباره صرف امکانات عمومی جامعه برای کسانی که در فقر مطلق به سر می‌برند، توصیه می‌کند:

در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیال‌مندان و گرسنگان و آنان که مستمنداند و سخت نیازمند می‌باشند، مصرف کن. مانده را در نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند قسمت کنیم.^{۷۱}

در این نگرش مالیاتی، اموال که حکومت گرد آوری می‌کند، متعلق به خدا است که باید برای

نیازمندان از خلق خدا مصرف شود، نه اموال اختصاصی حاکمان. در حکومت اسلامی نیازمندان برای این کار اولویت دارند، بر خلاف آن چه امروزه مشاهده می‌شود که حتی در دولت‌های رفاه گستر، بیشترین بهره را از امکانات عمومی و یارانه‌های دولتی ثروت‌مندان می‌برند.

نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان گفت: خدا باوری و حق محوری روح حاکم بر سیاست دینی در اسلام است. براساس خدا باوری و در چارچوب حق مداری و عدالت‌ورزی، تأمین رفاه مادی، کرامت و آزادی انسان از اهداف میانی حکومت اسلامی است و هدایت و سعادت‌مندی نهایی انسان، در زمره اهداف نهایی حکومت اسلامی قرار دارد.

به مقتضای مبانی جهان‌شناختی و معرفت‌شناختی اسلام، نه خدامحوری و آخرت‌گرایی در تضاد با آبادانی دنیا است و نه آبادانی دنیا مانع از سعادت‌مندی اخروی است. تدبیر درست دنیا می‌تواند در راستای اهداف اخروی باشد. حکومت اسلامی به عنوان عالی‌ترین نهادی که در پی حفظ منافع و مصالح عموم است، هرگز نمی‌تواند در برابر ناهنجاری‌ها و به یغما رفتن سرمایه‌های اصیل انسان، یعنی ایمان و اصول اخلاقی مردم بی‌اعتنا باشد. خودداری از انجام رسالت تربیت و هدایت معنوی افراد و بی‌تفاوتی در این موضوع، خیانت به مردم است. چنان‌که کوتاهی در قبال ضایع شدن حقوق فردی و اجتماعی افراد و طبقات جامعه گناه بخشودنی است.

پی نوشت‌ها

۱. محمدجواد نوروزی، *درآمدی بر نظام سیاسی اسلام*، ص ۶۲.
 ۲. احمد واعظی، *حکومت اسلامی*، ص ۳۰-۳۱.
 ۳. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ص ۲۶۳.
 ۴. عبدالرحمن عالم، *تاریخ فلسفه غرب از آغاز تا پایان*، ص ۱۴۸.
 ۵. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ص ۴۰۱.
 ۶. عبدالرحمن عالم، *تاریخ فلسفه غرب از آغاز تا پایان*، ص ۱۴۷.
 ۷. همان، ص ۱۵۱.
 ۸. همان، ص ۲۶۰ و ۴۰۱.
 ۹. ابونصر فارابی، *فصول منتزعه*، ص ۴۷.
 ۱۰. همان، ص ۴۷-۴۸.
 ۱۱. محمد اسماعیل خدادادی، *مبانی علم سیاست*، ص ۱۳۵-۱۶۶.
 ۱۲. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۵، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ص ۴۹-۵۲.
 ۱۳. توماس هابز، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، ص ۱۸۹.
 ۱۴. ر.ک: فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۵، ص ۴۹-۵۲؛ توماس هابز، *لویاتان*، ص ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶ و ۴۴۶.
 ۱۵. توماس هابز، *لویاتان*، ص ۱۹۳.
 ۱۶. همان، ص ۱۹۳-۱۹۴.
 ۱۷. همان، ص ۱۹۶.
 ۱۸. همان، ص ۴۴۶.
 ۱۹. جین همپتن، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، ص ۳۰۲.
- ۲ commutative justice
- ۲ distributive justice
۲۲. احمد واعظی، «اسلام و لیبرالیسم»، *علوم سیاسی*، سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۲، ص ۳۲.
 ۲۳. همان، ص ۳۲.
 ۲۴. کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۱۱۰ (کتاب العقل و الجهل).
 ۲۵. احمد واعظی، *حکومت اسلامی*، ص ۲۲۰.
 ۲۶. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱۴، ص ۳۱۴. و لیس للانسان الاماسعی.
 ۲۷. ابن سینا، *الاشارات والتنبيهات*، شرح نصیرالدین طوسی، ج ۳، تصحیح کریم فیضی، نمط نهم، فصل چهارم، ص ۴۰۲.
 ۲۸. از این رو، گفته‌اند: الناس علی دین ملوکهم. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱۰۲، ص ۸.
 ۲۹. حسین جوان آراسته، *مبانی حکومت دینی*، ص ۶۸.
 ۳۰. عبدالحمز جزیری، *الفقه علی مذاهب الاربعه*، ج ۵، ص ۴۱۶.
 ۳۱. ر.ک: علی بن محمد ماوردی، *الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة*، ص ۲۰، ۲۲، ۲۳.
 ۳۲. عبدالحمز جزیری، *الفقه علی مذاهب الاربعه*، ج ۵، ص ۴۱۶.

۳۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الاصول من الکافی*، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۲۰۰.
۳۴. همان، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۶.
۳۵. نهج البلاغه، خ ۴۰.
۳۶. محمدجواد نوروزی، *در آمدی بر نظام سیاسی اسلام*، ص ۸۷.
۳۷. حمید عنایت، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ص ۳۳.
۳۸. محمدجواد نوروزی، *نظام سیاسی اسلام*، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۳۹. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۲، ص ۳۳۲.
۴۰. *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، ص ۳۲۶.
۴۱. همان، خطبه ۳، ص ۳۰.
۴۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲۰، ص ۲۵۳.
۴۳. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۰۵، (باب ما يجب من حق الامام علی الرعیة).
۴۴. محمدکاظم قزوینی، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۵۰.
۴۵. سیدصادق موسوی، *تمام نهج البلاغه*، ص ۵۱۴.
۴۶. احمدواعظی، «اسلام و لیبرالیسم»، *علوم سیاسی*، سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۲، ص ۳۲.
۴۷. همان، ص ۳۲.
۴۸. ر.ک: محمدجواد نوروزی، *در آمدی بر نظام سیاسی اسلام*، ص ۵۷.
۴۹. عبدالله نصری، *گفتمان مدرنیته*، ص ۴۴.
۵۰. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲۰، ص ۳۰۲.
۵۱. *نهج البلاغه*، کلمات قصار، شماره ۳۱۹، ص ۵۳۱.
۵۲. *نهج البلاغه*، همان، کلمات قصار، شماره ۱۶۳، ص ۵۰۰.
۵۳. کلینی، *کافی*، ج ۵، ص ۷۲.
۵۴. *نهج البلاغه*، خ ۱۵.
۵۵. *نهج البلاغه*، نامه ۵۳.
۵۶. زمر: ۹؛ مجادله: ۱۱. و نیز: کافی، ج ۱، ص ۳۰ (کتاب فضل العلم، ح ۱).
۵۷. محمدتقی تستری، *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه*، ج ۱۲، ص ۳۸۳.
۵۸. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.
۵۹. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.
۶۰. تمیمی آمدی، *شرح غرر الحکم*، ج ۴، ص ۳۱۸.
۶۱. همان، ج ۶، ص ۳۰.
۶۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۰۵.
۶۳. همان، خطبه ۸۷.
۶۴. همان، خطبه ۱۰۴، ص ۳۱۱.
۶۵. همان، خطبه ۱۳۱، ص ۱۵۱.

۶۶. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته ح ۱.
۶۷. همان، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.
۶۸. همان، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.
۶۹. همان، ج ۵، ص ۵۶ (باب الامر بالمعروف ... ح ۳)؛ سیدعباس علی موسوی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۸.
۷۰. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نامه ۵۳، ص ۳۳۵.
۷۱. همان، نامه ۶۷، ص ۳۵۲.

منابع

- نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین (ع)، بی تا.
- ، ترجمه علینقی فیض الاسلام، تهران، فقیه، ۱۳۶۷.
- ابن سینا، حسین، *الاشارات و التنبيهات*، با شرح نصیرالدین طوسی، ج ۳، تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
- اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّة*، ج ۲، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ ق.
- امیر، ایرج، *رابطه دین و سیاست*، تهران، نی، ۱۳۸۰.
- جزیری، عبدالرحمن، *الفقه علی مذاهب الاربعه*، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.
- جوان آراسته، حسین، *مبانی حکومت دینی*، قم، بوستان کتاب، ج ۴، ۱۳۸۴.
- جونز، و ویلیام توماس، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین و محمد جواد شیخ الاسلامی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱.
- خدادادی، محمد اسماعیل، *مبانی علم سیاست*، قم، یاقوت، ۱۳۸۱.
- امام خمینی (ع)، *کتاب البیع*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۶.
- خوانساری، جمال‌الدین، محمد، *شرح غرر و درر الحكم*، ج ۲، با مقدمه و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ ۳، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
- سبحانی، جعفر، *الالهیات*، ج ۴، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ج ۳، ۱۴۱۲ هـ ق.
- عالم، عبدالرحمن، *تاریخ فلسفه غرب از آغاز تا پایان*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
- عاملی، محمد بن الحسن، *وسائل الشیعه*، ج ۱۵، تصحیح عبد الرحیم الشیرازی و محمد رازی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶.
- عنایت، حمید، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵.
- فارابی، ابونصر، *فصول منتزعة*، بی جا، [ایران]، مکتبه الزهراء، ج ۱، ۱۴۰۵ هـ ق.
- قزوینی، محمد کاظم، شرح نهج البلاغه، ج ۱، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۷۸ هـ ق.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران، علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۸۰.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی* تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ ق.
- ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام السلطانية و الولايات الدینیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲.
- موسوی، سیدصادق، *تمام نهج البلاغه*، تصحیح فرید السید، تهران، ۱۴۱۷ ق.
- موسوی، سیدعباس علی، *شرح نهج البلاغه*، بیروت، دار الرسول و دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۸ ق.
- نوروزی، محمدجواد، *نظام سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، ۱۳۷۹.
- نوروزی، محمدجواد، *درآمدی بر نظام سیاسی اسلام*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، ۱۳۸۱.
- واعظی، احمد، «اسلام و لیبرالیسم»، *علوم سیاسی*، سال ششم، ش ۲۲، تابستان ۱۳۸۲، ص ۳۲.
- واعظی، احمد، *حکومت اسلامی*، قم، سامیر، ۱۳۸۰.
- هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۵.
- هاشمی خوبی، میرزا حبیب‌الله، *منهاج البراعة*، با تصحیح سیدابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامیة، ۱۳۸۶.
- همپتن، جین، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.